

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مسئله ای را که در این جا مطرح بود راجع به مسئله روایت الخراج بالضمان بود و دنبال این شواهد که آیا می توانیم
این را اثبات بکنیم روایت را یا نه؟

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: در عوالی دارد، چون عوالی

پرسش: اعتماد به عوالی می کنید؟

آیت الله مددی: عوالی از کتب علامه نقل کرده، عوالی را خدمتتان عرض کردم کتاب عوالی به اصطلاح قسمت قسمت است، یک
قسمتش مثلا از کتاب فاضل مقداد است، یک قسمت هایش هم از کتب علامه است، آن وقت علامه عده ای از روایات عامه را هم
که آورده ایشان هم برداشته نقل کرده

عرض شد که مرحوم آقای نبوی فرمودند این نبوی الخراج بالضمان جز نبویاتی است که متلقاة به قبول است، عرض کردیم این
اصطلاح متلقاة به قبول در این عبارات مراد این است که در فقهای شیعه قبول شده، البته ایشان تاریخش را نوشتند، آن تاریخی را
که من عرض کردم، ورود این حدیث در مصادر ما، مصادر شیعه نه مصادر اهل سنت، از زمان مرحوم شیخ طوسی است در خلاف و
مبسوط و ایشان هم از پیغمبر اکرم از مصادر عامه نقل فرمودند، عادات این طور است، آن روز هم عرض کردم عادات اگر شیخ مطلبی
را گفت عادات بین اصحاب تلقی به قبول می شود.

پرسش: شیخ وقتی ذکر کرده پذیرفته؟

آیت الله مددی: الان در ذهنم، مبسوط عادات پذیرفته، خلاف احتمالا جدلی باشد، الان نگاه نکردم، مبسوط را نگاه نکردم.

.....
علی ای حال مرحوم شیخ قدس الله سرّه آن جا آورده و عادتاً، البته وقتی من عادتاً می گویم مثلاً نفرمایید آیا در شرائع آمده؟ در

کتب علامه، در کتب شهید اول، در شهید ثانی، به نظرم علامه آمده و بعدی ها هم حالا همه آورده باشند یا نه

پرسش: ابن حمزه دو جا آورده

آیت الله مددی: ابن حمزه یک جاش را می دانستم

پرسش: دو جا

آیت الله مددی: آهان

پرسش: شیخ آورده؟

آیت الله مددی: در مبسوط و خلاف

عادتاً این طور است اما این حدیث را زیاد نقل کرده باشند بعد از شیخ، الان در ذهنم نیست که زیاد نقل کرده باشند. به هر حال

مرحوم نائینی معتقد بودند حدیث از نبویات است، متلقاً به قبول است، یک مطلبی را هم از آقای بروجردی نقل کردند که اگر حدیثی

بین اهل سنت مشهور باشد و در روایات اهل بیت رد نشود یعنی قبول کردند، این هم یک تعبیری مثلاً بگوییم الخراج بالضمان حدیث

مشهوری بوده و در روایات اهل بیت رد نشده.

پرسش: باید سائل از امام معصوم سوال کرده باشد بعد

آیت الله مددی: نه ایشان می خواهد عدم ردع را از همین جو عام در بیاورد نه این که سوال بکند، آن که دیگه سوال کرده امام

فرموده یا ثابت است یا ثابت نیست، نه بحث این است که بعینه به این لفظ بعینه وارد نشده، نفی هم نشده، یک مبنائی از ایشان است.

بحثی که الان این بود که ما آمدم دو تا تلقی به قبول، خود بنده صاحب تقصیر، یکی این که اصولاً این حدیث، حدیث الخراج

بالضمان در زمان خود ائمه علیهم السلام کیفیت تلقیش چجوری بوده؟ تلقی به قبول شده یا نفی شده؟ و یکیش هم مال عهد فقها، البته

عهد فقها را که اجمالا روشن شد، چون این تاریخش معین است که از چه زمانی وارد شده و یا کسانی که قبول کردند چی بودند، این عهد فقهایش با مرحوم آقای نائینی، إن شا الله بعد بگذاریم با ایشان.

عرض کنم که نسبت به عهد ائمه علیهم السلام و در زمان ائمه علیهم اسلام دیروز و پریروز اشاره ای کردیم که این حدیث دارای دو سند است لکن هر دوش به عائشه بر می گردد، البته یک متن معروف ترش الخراج بالضمان است، یک متن دیگرش الغلة بالضمان، غلة یعنی آن هم به معنای محصول، محصولی که از منافی که دارد، نمائی که دارد این در مقابل ضمانی است که شده.

الان بحث اول ما خود صدور حدیث و تاریخ حدیث است، طبعا بخش دوم هم راجع به مدلول و موارد ضمان و این که حقیقتا مدلول حدیث چیست، عرض کنم خدمت با سعادتتان که فعلا دنبال این هست. عرض کردیم در زمان خود ائمه آن چه که ما الان داریم از ائمه علیهم السلام نه نفیش را داریم و نه اثباتش، البته در کتب ما، در کتب خود شیعه اثنی عشری نه نفی آن را داریم و نه اثباتش، نه این که امام او را قبول فرموده باشند و نه این که امام فرموده باشند نیست. عرض شد یکی از راه هایی که بخواهیم بفهمیم یکی از سنن پیغمبر آیا بین اهل بیت جا افتاده یا نه ؟ یکی از راه هایش مراجعه به اجواء مسئله، به فضای مسئله و فضاهایی که مناسب است. ببینید من عرض کردم بحثی مثل اجتماع امر و نهی در عبارات صحابه یا مثلا تابعین نیامده عنوان اشتباه، لکن سوال کردند زمین غصبی است، توش نماز خواندیم آن می گوید اشکال ندارد نماز درست است این می گوید نماز باطل است یعنی به عبارة اخرى من عرض کردم عده ای از مطالبی که ما امروز به عنوان اصول مطرح می کنیم یا عده ای از روایات کلیه مثل لا ضرر، مثل رفع عن امتی، مثل همین الخراج بالضمان، این ها به این عنوان در روایات نیامده اما به صورت حکم فقهی آمده، مثلا اگر کسی قائل به الخراج بالضمان بود می گفت وقتی شما عین را بر اثر وجود عیب برگردانید دیگه منافی که در این مدت داشت مال شما، مال مشتری، آن کسی که حدیث را قبول نداشت می گفت نه منافع مال بائع است، دقت کردید؟ این یک مطلبی است که اصولا در اسلام هست یعنی یک مطلبی که به طور کلی است یا یک مطلبی که اصولی است به صورت فقهی بررسی شده، فتوا آمده، آن وقت این بحث پیش می آید آیا فتاوا در این مقدار در این باره به مقداری هست که ازش در بیاوریم مثلا این حدیث ثابت است یا این حدیث ثابت نیست،

.....

صحبت این است، این را ما اسمش را فضای فقهای گذاشتیم. یک مطلب مال خود حکم است فضای فقهی است، مال خود حکم است، مال خود تشریع است، نه این یک فضای فقهای است، آیا این فضای فقهای، فرض کنید مثلا در صحابه ما از صحابه این حدیث را نداریم، خب طبیعتا در عصر صحابه، مراد ما عصر صحابه یعنی بعد از پیغمبر مثلا تا سال چهل پنجاه لا اقل مثلا این مطلب نبوده چون فقط یک نفر گفته، اگر بنا شد از آن صحابی هم یک نفر نقل بکند، چند نفر نقل نکنند، خب آن یک نفر هم مثلا در سال ۸۰، ۹۰، این دیگه این طوری می شود، اگر بعد از آن یک نفر شهرت پیدا کرده آن جا دیگه به صورت فتوا، گاهی هم می گویند که مثلا این مطلب را ما قبول داریم یا نداریم یا به صورت فتوا می آید، ما الان در روایاتی که الان در اختیار داریم در این روایات این حدیث نه نفیا آمده نه اثباتا، آن چه که الان ما می خواهیم استفاده بکنیم از متون روایاتی است که این حکم در آن آمده، این سوال پیش می آید آیا می توانیم از این روایات اثبات بکنیم که این حدیث را ائمه قبول داشتند یا این حدیث را ائمه قبول نداشتند؟ مشکلی که در این حدیث، الان من یکی دو تا روایت بخوانم تا بعد برسیم به اصل مطلب.

عرض کردم روایات اصلی ای که ما در این جا داریم همان روایت ابی ولاد است، آن روایت اصلی است، همان قصه ای که قاطری را اجاره کردند، بعد می گوید رفتیم که به پیش ابوحنیفه و به ابوحنیفه صحبت کردیم بعد گفت که شما همان کرایه ای که تا کهک مثلا آن را هست را باید بگیرید، دیگه از کهک تا فردو لازم ندارد، بله در این جا دارد

فقال: ما أرى لك حقا يا أما أرى لك حقا، عرض کردم ما ها به طور متعارف آری می خوانیم اما در این کتب اهل سنت که دیدم غالبا که چاپ کردند معربا آری و عرض کردیم صیغه مجهول به لحاظ این که نمی خواسته رای را به خودش نسبت بدهد، خواسته بگوید یُرین الله، خدا به من نشان داد چون در این جور جاها که مجهول می آید چون فاعلش را خدا می دانند به صیغه مجهول یعنی آنی که خداوند در قلب من انداخته این است که تو حقی نداری، به آن طرف گفت، دقت بکنید!

.....
نگفت: لقوله عليه السلام الخراج بالضمنان

مشکل این روایت این است، تعبیری که ابوحنیفه دارد این است

لانه اکتراه إلى قصر ابن هبيرة

این خود روی کوفه هم دیر و معابد مسیحی ها زیاد بوده و هم قصوری که ساختند که یکیش هم قصر ابن هبیره است، ما هم که بودیم

قصر می گفتند، یکی خارج از کوفه است بالای شهر

فخالف و ركبہ إلى النيل

این نیل در این جا قسمتی از رود دجله است، این غیر از نیل مصر است، این اصلا غیر از آن است کلا، ایشان مخالفت کرد، به نظرم

قصر ابن عبیده نزدیک کوفه بوده

پرسش: مصیب نیست؟

آیت الله مددی: مصیب را الان مهابیل می گویند، نزدیک این جاست، آن قسمت ثوراء است، ثوراء هم یک قسمت از دجله است، الان

آن مصیب که شما می گوئید به ثورا بیشتر می خورد

و ركبہ إلى النيل و إلى بغداد

عرض کردم بغداد روی دجله است، کوفه روی فرات است لکن چون این دو تا وسط عراق نزدیک اند نسبتا دیگه

فضمن قيمة البغل

بینید، این ضامن شد قيمة البغل

و سقط الكری

دیگه کرایه نمی خواهد بدهد چون از این جا تجاوز کرد باید قیمت بغل

این اشعار دارد به الخراج بالضمن، اشعار، عرض کردم نیامد ابوحنیفه صاف بگوید لقوله علیه السلام الخراج، آن اگر گفته بود راحت بودیم، مشکل کار این است، آیا از این تعبیر در بیاوریم که ابوحنیفه الخراج بالضمن را قبول دارد؟ و امام که این مطلب این را رد می کنند می خواهند بگویند من خراج بالضمن را قبول ندارم، این مراد است؟ مشکل کار این است که بر فرض هم قبول بکند الخراج بالضمن، در حدود دلالت حدیث هم بحث است، مثلاً مرحوم نائینی می گوید مرادش فقط ضمان معاوضی است، این جا را شامل نمی شود، لذا یکی از مشکلاتی که در این روایت هست در این مسئله هست چون مسئله فقهی است چون فتواست دقیقاً نمی دانیم اعتراض امام و اشکال امام روی این بوده که الخراج بالضمن ثابت نیست؟ یا تطبیق نمی کند؟ عبارت ابوحنیفه این است فضمن قيمة البغل و سقط الكری، کرایه از قصر ابن هبیره تا نیل و بغداد

فلما رد البغل سلیمان و قبضته

تو که گرفتی

لم يلزمه الكری

دیگه کرایه بر او نیست

قال: فخرجنا من عنده و جعل صاحب البغل يسترجع

إنا لله و إنا اليه راجعون می گفت چون گفت تو چیزی نمی خواهی، همانی که تا قصر ابن هبیره است

بعد دارد که من گفتم می خواهم مدینه بروم، گفت از امام صادق این را سوال بکند، سنی هم بوده، این را از امام صادق سوال بکن،

بعد می گوید من حج رفتم

فأخبرت أبا عبد الله (ع) بما أفتی به أبو حنيفة، فقال: فی مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض برکتها

حالا این قیمت یک قاطر بوده نستجیر بالله

قال: فقلت لأبی عبد الله (ع): فما ترى أنت؟

این را هم به صیغه مجهول بخوانید روی همان قاعده ای که گفتیم

قال: أرى له عليك مثل كرى بغل ذاهبا من الكوفة إلى النيل

اصلا نه این که از قصر ابن هبیره، از خود کوفه یا مگر بگوییم این جا مراد از کوفه چون قصر ابن هبیره در کوفه بوده چون تا قصر

ابوهبیره که قرارداد داشتند

و مثل كرى بغل راکبا من النیل إلى بغداد و مثل كرى بغل من بغداد إلى الكوفة توفیه إياه.

آن را به او می رسانی

قال: فقلت: جعلت فداك إني قد علفته بدراهم فلي عليه علفه؟ فقال: لا لأنك غاصب، فقلت: أ رأيت، لو عطب البغل

اگر مثلا شکستگی چیزی پیدا می شد، از کار افتادگی، و نفق، نفق یعنی از بین می رود

أ ليس كان يلزمني؟ قال: نعم، قيمة بغل يوم خالفته.

به این حدیث تمسک شده حالا غیر از این جهتی که در الخراج بالضمن است چون یک بحث معروفی را اهل سنت دارند، بعد ها هم

در کتب ما آمده لکن روی قاعده که اگر کسی چیزی را غصب کرد و بعد پیش آن تلف شد قیمت يوم الاخذ است؟ قیمت يوم التلف

است؟ اعلی القیم است؟ قیمت يوم الرد است؟ روزی که می خواهد بهش رد بکند؟ این روایت می گوید يوم خالفته، به این روایت

تمسک کردند. یعنی يوم الاخذ یعنی به عبارة اخرى همان وقتی که انتقال به ذمه پیدا کرد، يوم خالفته

قلت: فإن أصاب البغل كسر أو دبر أو غمز؟ فقال: عليك قيمة ما بين الصحة والعيب

اگر معیب بشود

يوم ترده عليه.

وقتی که می خواهی رد بکنید

بعد حالا بعدش، حالا الی آخر که امام می فرماید برو به هر حال راضیش بکن

بعد هم من آمدم بهش گفتم حضرت صادق به من این جور فرمودند

فقال: قد حبّبت إلیّ جعفر بن محمد

این فتوایی که گفتم محبت امام صادق در قلب من داخل شد

و وقع فی قلبی له التفضیل، و أنت فی حلّ

من دیگه چیزی نمی خواهم، همانی که با همدیگه مصالحه کردیم بس است

و إن أحببت أن أردّ علیک الذی أخذت منك فعلت

خب بحث سر این است که آیا از این روایت به این مقدار در می آید که ابوحنیفه تمسک به الخراج بالضمن کرده یا نه؟

پرسش: این قیاس می شود؟

آیت الله مددی: می گویم مشکل کار الان این است، اولاً اصلاً الخراج بالضمن را نیاورده و آیا مراد این است که امام روایت الخراج

بالضمن را قبول نکرده؟ یا بر فرض هم که آن روایت قبول باشد به غصب نزده، به زمان قهری نزده، این یک روایت بود که اصل

مطلب بود که متأسفانه آن هم ناظر نبود.

یک روایت دیگری است که الان با این سندش یک مقدار مشکل دارد، از حسن صیقل، این که دیروز خواندیم، این هم در کافی

هست و هم در کتاب تهذیب

قال: قلت لأبی عبد الله (ع): ما تقول فی رجل اکتري دابة إلی مکان معلوم فجاوزه؟

من معتقدم وقتی این سوال می شود این ها نظرشان حتماً به مطلبی است که زمینه فقهی دارد دیگه

قال: يُحسب له الاجر بقدر ما جاوز، و إن عطب الحمار اگر آن الاغ هم از کار بیفتد، فهو ضامن

البته در این جا امام می خواهند بفرمایند کرایه هم هست، خودش هم از بین برود آن هم باید پولش را بدهد.

اجمالاً جایی که امام خراج را اثبات می کند منافع را ظاهراً اجمالاً می خورد که نفی حدیث باشد چون گفت الخراج بالضمنان، اشاره مائی به نفی حدیث دارد که آن حدیث را قبول نکردند.

در روایات دیگری در تهذیب دارد

الحسن بن محمد بن سماعة، عن الميثمي

که عرض کردم انصافاً احتمالاً تیمی باشد، تیمی هم مراد حسن بن علی بن فضال است، حسن ابن علی ابن فضال، ابن فضال پدر

عن أبان، عن الحسن بن زياد الصيقل، عن أبي عبد الله (ع)، این جا دارد:

فی رجل اکتري من رجل دابة إلى موضع فجاز الموضع الذي تكارى إليه فنفتت الدابة.

آن حیوان از بین رفت

قال: هو ضامن و عليه الكرى بقدر ذلك

به نظرم خیلی واضح است که این حدیث نفی می کند الخراج بالضمنان را، فقط مشکلش چیست؟ در این جا چون هم تعدی کرده و هم

خود حیوان مرده، ممکن است نفیش به خاطر این که الخراج بالضمنان موارد غضب را نمی گیرد اما ظاهرش این است که الخراج

بالضمنان را امام قبول نکردند. حالا ما تمام حرفمان همین است که آیا با این ها می شود جو فقهی درست کرد؟

پرسش: ببخشید فتوا مناسب با همان الخراج بالضمنان است؟

آیت الله مددی: آهان باید این طور بگوییم که بگوییم جو فقهی این است، فقهای نه فقهی، جو بین فقها این بوده

حدیث دیگری است که در کافی است که این سندش معتبر است البته روی نسخه ای اشکال دارد:

عن الحلبي، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الرجل تكارى دابة إلى مكان معلوم فنفتت الدابة. قال: إن كان جاز الشرط فهو ضامن، و إن

دخل واديا لم يوثقها فهو ضامن و إلى آخره

.....
إن كان جاز الشرط فهو ضامن، این ضامن است و باید به اصطلاح، لکن این روایت اجمال دارد ضامن عین است یا ضامن کرا هم هست؟ انصافاً روایت چون آن روایت دیگر مال ضمان عین است، اگر ولش کرد در یک صحرائی، نیست، آن جا یکی مثلاً گفته تا کهک می روم، در ره ول کرده و حیوان تلف شد و نبسته بود آن هم ضامن است.

پرسش: وادیا لم یوثقها یعنی چی؟

آیت الله مددی: داخل یک صحرائی شد اما این حیوان را نبست، ول بود، این هم این ور آن ور رفت در جای افتاد مثلاً
و لذا دارد:

و إن سقطت فی بئر فهو ضامن؛ لأنه لم یستوثق منها

این جا ضمان مراد ضمان خود عین است، بعید است مراد منافع باشد، این روایت از این لحاظ اجمال دارد.

در کتاب وسائل این را از کتاب علی ابن جعفر نقل کرده و در کتاب جامع الاحادیث غالباً می نویسند الوسائل، این جا ننوشته، فقط اشاره کرده، علی ای حال ما توضیحات کافی را مفصلاً عرض کردیم که نسخ کتاب علی ابن جعفر مختلف است، شرح کتاب و نسخش را چند بار عرض کردیم یک نسخه ای بوده که مرحوم بحار به ایشان رسیده و عرض کردیم اصحاب این نسخه را یا نداشتند یا ازش نقل نکردند، نقل از این نسخه را ما الان خیلی کم داریم مثلاً در کامل الزیارات یک حدیث از این نسخه هست، عرض کردیم این حدیث احتمالاً این حدیث اصلش مال زیدی ها باشد و در اختیار اسماعیلی ها هم بوده، این نسخه بعینها در اختیار اسماعیلی ها بوده و چون اسماعیلی ها قائل به امامت موسی ابن جعفر نیستند و نسخه احتمال قوی، خیلی قوی یعنی نود و نه درصد پیش این ها این طور بوده علی ابن جعفر عن اخیه قال سالت ابی، این قال یعنی موسی ابن جعفر، نه این که علی ابن جعفر، علی کوچک بود در وقت رحلت پدر بزرگوارشان، مراد از سالت ابی یعنی موسی ابن جعفر فرمودند سالت ابی یعنی امام صادق، این نسخه توش سالت ابی دارد اما نسخ دیگری که ما الان، الان این نسخه ای که در بحار هست هم ابی هم اخی را هر دو را گفته، یکیش را در پرائنز گذاشته اما نسخی که ما از کتاب علی ابن جعفر داریم به استثنای این نسخه در تمام آن ها این طور است، علی ابن جعفر عن اخیه

موسی قال سالت اخي، دقت فرمودید؟ این نسخه بحار است، این نسخه در قرن یازدهم دست علمای ما رسیده و این نسخه سال ها اصولا در اختیار ما نبوده، شرح مفصلی عرض کردیم در اختیار صاحب دعائم بوده در قرن چهارم، ایشان در کتاب الايضاح از همین نسخه با همین سند نقل می کند، دقت فرمودید؟ و آن جا هم سالت ابی توش دارد، یعنی آن ها قاعدتا باید این را روایت امام صادق حساب کردند نه موسی ابن جعفر چون قائل به امامت ایشان نیستند، آن وقت صاحب وسائل هم از همین نسخه نقل می کند، البته مرحوم آقای خوئی روی این قاعده که صاحب وسائل یک طریق صحیح به علی ابن جعفر دارد بنایشان به این بود که هر چی که در کتاب وسائل دارد و رواها علی ابن جعفر فی کتابه صحیح است، ظاهرا تا آخر هم این بنا برنگشتند و ما عرض کردیم این اضعف طرق و اضعف نسخ کتاب علی ابن جعفر است. توضیحاتش محل خودش.

در کتاب بحار در این جا از بحار نقل کرده، صاحب وسائل هم مستقیم از خودش،

ما وصل إلینا من اخبار علی ابن جعفر عن اخیه موسی قال سالت

عرض کردم در نسخه اصلی این بحار سالت ابی است نه سالت اخي و لذا هم صاحب دعائم ازش نقل می کند چون ایشان اسماعیلی است، موسی ابن جعفر را قبول ندارد

عن رجل استأجر دابة إلى مكان فجاز ذلك المكان

ببینید این را می خواهم بگویم هی همین سوال بعینه می آید، حالا آن قصه ابو ولاد مبتلا شده بود، این که سوال می آید این نکته اش چیست؟ یک جو فقهای است، من می خواهم این را بگویم، این سوال های بعینه تکرار می شود تا یک جایی گرفته از آن جا رد شده معلوم می شود یک نکته فنی در این سوال بوده، تمام بحث این است که آیا می شود فهمید آن نکته فنی الخراج بالضمان است یا نه؟

جاز المكان

پرسش: مبهم ۲۵:۱۰

آیت الله مددی: آهان، همین که روشن شد مراد من؟

ما می خواهیم این را بگوییم از این که این سوال مثلا الان می بینیم حلبی دارد، الان می بینیم موسی ابن جعفر سلام الله علیه هست،

روایت حسن صیقل هست، ببینید عین سوال تکرار شده

پرسش: شاید به خاطر کثیر الابتلا بودنش باشد

آیت الله مددی: ابتلائی ندارد بهش

چون این سوال فقهی است، فنی است، تمام نکته ای که می خواهیم عرض بکنم این است که آیا این نشانگر این نیست که این مطلب

را می خواستند در حقیقت سوال از خراج بالضمان بکنند، این را به شکل فتوا در آوردند و این فتوا تکرار شده، تکرار فتوا اشاره است

به یک زیر بنا، آن زیر بنا الخراج بالضمان است.

پرسش: شاهد سلبیش این است که از خود روایت؟

آیت الله مددی: من می خواهم همین را بگویم چون جو فقهای بوده نه جو فقهی، جو فقهای این بوده، وقتی این جور سوال می کردند

تا گفت می گفت کرایه باید بدهد یعنی الخراج بالضمان ثابت نیست، ملتفت شدید نظر من چیست؟ بحث من سر این قسمت است که

آیا این لسان نشان نمی دهد که یک مطلبی بوده؟ و إلا همه اش همین سوال، یک دابه ای گرفته از یک جا، از آن جا تعدی کرد.

پرسش: وقتی جا را نام می برد

آیت الله مددی: آن در یک روایت واحده بود، روایت ابی ولاد بود. نه این متنی که هست، آن جا اشعار بود، اما در این ها، دقت

فرمودید؟

تا این جا سه تا روایت است به حسب ظاهر، یکی حسن صیقل، یکی هم حلبی، یکی هم علی ابن جعفر. البته بنده صاحب تقصیر یک

احتمالی دادیم دیگه وارد آن بحث نمی شویم که این کتاب علی ابن جعفر در یک نسخه اش همان کتاب حلبی بوده، حالا این دیگه

خیلی شرح دارد چون هیچ کس نگفته بخوام شرحش بدهم طول می کشد.

سأله عن رجل استأجر دابة إلى مكان فجاز ذلك المكان فنفتت الدابة ما عليه؟

عجیبش این است که این هم جوابش مثل همان روایت حلبی است

قال إذا كان جاز المكان الذي استاجر اليه، آن جا شرط دارد این جا دارد مکان، فهو ضامن، متاسفانه هم مثل روایت حلبی دقیق ننوشته،

ضامن ظاهرش ضامن عین است، ننوشته کراء، بحث سر کرا هم بوده، کرایه زائده، این را ندارد. این راجع به این روایت.

ما هم یک روایتی داریم منفردا مرحوم شیخ طوسی در تهذیب و استبصار آورده از محمد ابن احمد ابن یحیی، من ظاهرا سه چهار

روز پیش در درس عرض کردم محمد ابن علی ابن محبوب، ظاهرا به سرعت مطالعه اشتباه کردم، این روایت از کتاب محمد ابن احمد

ابن یحیی است صاحب کتاب نوادر الحکمة، این روایت را مرحوم کلینی که قبل از شیخ است نیاورده، مرحوم شیخ صدوق هم

نیاوردند با این که این کتاب نوادر الحکمة جز کتب بسیار معروف در قم بوده، عرض کردیم این کتاب بررسی هایی روش شده،

کتاب بزرگی بوده و محل مراجعه قمی ها بود لکن صاحبش یکی در مراعات استاندارد های حدیث خیلی قوی نبوده و لذا به لحاظ

ارزش نه به لحاظ صحت سند و این ها، به لحاظ ارزش در درجات دو و سه است یعنی خیلی ارزش ندارد

عن ابی جعفر

عرض کردیم دو تا ابوجعفر در این طبقه داریم، سابقا عرض کردیم نه امروز، دو تا ابوجعفر در این طبقه داریم، هر دو هم احمدند،

احمد ابن محمد ابن عیسی اشعری، ایشان لقبش ابوجعفر است، احمد ابن محمد ابن خالد برقی که ما عادتاً می گوییم احمد اشعری،

احمد برقی، این ها هر دویشان ابوجعفرند لکن چون مرحوم اشعری این کتاب ضعیف را بعید است نقل کرده باشد عادتاً ابوجعفر به

اشعری بیشتر می خورد، این جا مراد از ابی جعفر مراد برقی است چون خود برقی هم متساهل در حدیث است، خود مرحوم برقی هم

كان يتساهل في الحديث و يروي المراسيل، عن ابی جعفر باید عادتاً مراد برقی باشد، احمد برقی

عن أبي الجوزا

منبه ابن عبدالله

عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد

دیگه این می خورد به طریقه زیدیه، من کرارا راجع به این مطلب صحبت کردم، کتابی است در اول قرن اوائل قرن دوم، شخصی به نام عمرو ابن خالد از زید نقل کرده، البته ایشان خودش می گوید رفتم مدینه، دیدم زید اعلم فقههای اهل بیت زید است، آن وقت یک کتابی حدود نهصد، حدود هزار تا حدیث است، الان پیش زیدی ها هست حتی اخیرا یک نسخه اش هم حتی سنی ها در مصر چاپ کردند چون عرض کردم در فرق شیعه آنی که نزدیک تر به سنی هاست و یک مقداری در فضای آن ها بیشتر هست زیدی ها هستند کما این که اسماعیلی ها از همه دور ترند حتی از خود شیعه امامیه هم دورتر است، ما هم تقریباً وسطیم در حد وسط اما زیدی ها نزدیک ترند به اهل سنت، و عرض شد که این کتاب اوائل قرن نیمه اول قرن دوم مطرح شده و راویش هم یک نفر است عمرو ابن خالد و عرض کردیم اهل سنت هم بالاتفاق او را کذاب می دانند، یک نفر در میان آن ها نیست که این شخص را توثیق بکند، تماماً و بالاتفاق او را کذاب و وضاع می دانند و معروف بین علمای ما هم ثقه می دانند، این طرف قصه بین علمای ما عمرو ابن خالد آن هم به خاطر این که در کشی نقل شده از ابن فضال فطحی، گفت سألته عن عمرو ابن خالد فقال ثقّه، مشهور بین علمای ما هم ایشان را ثقه می دانند به خاطر آن توثیقی که در رجال کشی آمده

عن عمرو ابن خالد

و این سند هم هست دیگه، حسین ابن علوان این سند هست، ابو الجوزاء هم، همین کتاب مسند زید که چاپ شده همین سند بعینه موجود است، همین مسند زیدی که الان هست، ابی الجوزا و حسین ابن علوان عن عمرو ابن خالد

عن زید بن علی، عن آبائه - علیهم السلام -

این روایت را هم نقل کردند در این میراث های عراقی، البته من امروز چون با عجله نگاه کردم مسند زید را خیلی، شاید نزدیک نصفش را نگاه کردم، حالا یا یک ثلثش از بخش بیوعش یعنی بعد از حج و این ها، فعلاً که پیدا نکردم یعنی فعلاً در کتاب مسند زید لکن چون این جا نقل شده بعید است در مسند زید نباشد،

علی ای حال رجل تکاری دابة فهلکت، ببینید!

فأقر أنه جاز بها الوقت

این نشان می دهد، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ این معلوم می شود که در کتاب زید هم، زید متوفای ۱۲۱ یعنی شهادتش ۱۲۱ است یعنی معلوم می شود از زمان امام باقر تقریباً این مسئله مطرح شده حیوانی را بگیرد تا یک جا، از آن جا رد شده، این معلوم می

شود که یک جوی هست دیگه، انصافاً همش همین سوال

تکاری دابة فهلكت و قد جاوز، روشن شد نکته ای که می خواهم بگویم؟ این نکته نشان می دهد یک جو فقهای لا اقل هست، نه در خود مسئله، یک جوی بین فقها بوده و معروف هم شاید شنیده باشید که می گویند مذهب زیدی یا ابوحنیفه به زیدی ها نزدیک است

فأقر أنه جاز بها الوقت فضمنه الثمن و لم يجعل عليه كراء

این صریحاً معارض است، این را از امیرالمومنین نقل کرده، زید ابن علی از آبائه قال إنه عليه السلام، روشن شد پس در کتب اهل سنت که از عائشه نقل شده الخراج بالضمن شبیه آن هم در کتب شیعه عن علی نقل شده، تصریح هم دارد، دیگه مثل آن عبارت هم نیست

فضمنه الثمن ، فرمودند که پول آن حیوان را بده

و لم يجعل عليه كراء

دیگه پول کرایه لازم نیست

روشن است؟ پس معلوم شد که این مسئله برمیگردد نه فقط به زمان امام صادق، ادعا کردند قبل از امام صادق.

و لم يجعل عليه كراء، این را مرحوم شیخ دارد که هذا موافقٌ للعامة و لسنا نعمل به

پس نکته فقط این نبوده که این فتوا باشد، فکر می کنم اجمالاً یک جو فقهی روشن شد، یک جو فقهای، این معلوم می شود الخراج بالضمن را مثل این که ابوحنیفه ظاهر عبارتش بود این ها هم قبول کردند در غصب لکن عن علی نقل کردند، آن هایی که آن ها نقل

کردند عن عائشة، و باز یک روایت دیگر، البته عرض کردم این کتاب خوب روشن بشود، این کتاب در اوائل قرن دوم مطرح شده

.....

اصولا در قدمای اصحاب ما هیچ کس از زید این را نقل نکرده، هیچ کس از قدمای ما از عمرو ابن خالد نقل نکرده، هر چی هست از خودشان است، حسین ابن علوان از خود آن ها نقل کردند، در قرن سوم فقط در کتاب نوادر الحکمة که یک کتاب تسامحی است آمده در کتاب نوادر از طریق احمد برقی که ایشان هم متهم به تسامح در حدیث است. در قرن چهارم اولش که مرحوم کلینی است آخرش هم صدوق، کلا حدیث نقل نشده، در قرن پنجم مرحوم شیخ طوسی نقل کرده و ردش کرده، عمل هم بهش نکرده، این تاریخش روشن است دیگه، خود بخود اصلا واضح است، یعنی کاملا واضح است که یک جوی بوده که این حدیث به هیچ وجه قابل قبول نبوده

حالا برای اثبات جو فقهی، حالا یک روایت دیگه هم این جا مفصل هست از کتاب دعائم، آن را می گذارم فردا می خوانم، چون رسیدیم به زمان قرن اول و قرن دوم و جو فقهی یک این مطلب را در کتاب شافعی هم دارد، عرض کردم به این که عرض کنم خدمتان که شافعی در این جا، این رساله شافعی الرسالة شافعی مخصوصا این چایی که الان دست من هست که از چاپ های بسیار خوب، یک نسخه ای از این کتاب الان در مصر هست، یک کسی اخیرا که اهل کتاب است می گفت تازگی این نسخه به سرقت رفته، نمی دانم حالا ایشان برای من این جوری، همین آقای شرقامی، گفت این نسخه به سرقت رفته، اصطلاحا این نسخه یکی از نفائس دنیای اسلام است، ادعا کردند زمان حضرت رضا نوشته شده، خطی که الان ازش افست کرده به زمان حضرت رضا نمی خورد، به آن سال های اواخر قرن چهارم می خورد، علی ای حال نسخه که نفیس است، نسخه فوق العاده نفیسی است، ادعا کردند زمان خود شافعی نوشته شده و از نفائس دار الکتب است، این نسخه از روی آن چاپ کرده، از روی همان نسخه و اصولا این را هم خدمتان عرض بکنم شافعی گاهی به نوشته هایش در لغت عرب هم تمسک می شود، این قدر فصیح است، جز ائمه لغت است و لذا گاهی در این نسخه یک ضبط هایی آمده که با قواعد عربی جور در نمی آید معذک به احترام شافعی قبول می کنند، خیلی عجیب است یعنی این شخص مثل مالک نیست، مثل موطا مالک نیست، همین طور که من عرض کردم فهرست نجاشی یک قلم ادبی خیلی قوی در قرن پنجم است به خلاف فهرست شیخ طوسی، عربیش مثل عربی صحبت کردن ماست، همچین عربی فارسی مآب، نکته ادبی ندارد اما نجاشی خیلی نکات فنی ادبی دارد.

.....
من حالا می خواهم یک روایتی را از این جا بخوانم ببینیم که در می آید یا نه، در این جا ایشان یک بحثی دارد در بحث حجیت خبر واحد و این که خبر واحد را قبول می کردند و بعضی ها هم اگر قبول نمی کردند برخورد سختی می کردند، این در صفحه ۴۴۶، این چاپ معروف به احمد محمد شاکر است که از همان نسخه، حالا من این را باز هم بخوانم

أخبرنا مالك

چون شافعی شاگرد مالک است وقتی در مدینه بود

عن زید بن أسلم، عن عطاء بن يسار، أن معاوية بن أبي سفيان که خدا لعنتش بکند

باع سقاية

سقاية یعنی ظرف آبخوری

من ذهب أو ورق

ورق یعنی نقره، طلا یا نقره.

بأكثر من وزنها

مثلا وزن ظرف سیصد گرم بود فروختش به پانصد گرم چون مثلا سیصد گرم مقابل طلایی که در آن بود برای خود آن درست کردن چیز هم دویست درهم زیادی، این ها می گفتند این رباست حرام است چون وزنش سیصد گرم است باید به سیصد گرم طلا فروخته بشود نه به پانصد گرم طلا.

فقال له أبو الدرداء: سمعت رسول الله ينهى عن مثل هذا

به معاویه می گوید پیغمبر اجازه نداد

فقال معاوية ما أرى بهذا بأسا

اشکال ندارد، حالا ببینید در مقابل پیغمبر!

فقال أبو الدرداء من يعذرني من معاوية؛

کی می تواند من را در مقابل معاویه

أخبره عن رسول الله و يخبرني عن رأيه. لا أساكنك بأرض

می گوید از شام اصلا در آمد، می گوید تو این قدر جسور هستی که من از پیغمبر مطلبی نقل می کنم و تو می گویی رای من این است، یعنی چی رای من در مقابل رسول الله این است، اصلا از شام در آمد.

این شافعی بحث مفصلی دارد، چون شافعی قائل به حجیت خبر عدل است، یک بحثی دارد، این رساله الان در کتب اصول اولین کتابی که فعلا موجود است و چاپ شده و به ما رسیده همین رساله شافعی است
بعد در صفحه ۴۴۸ می گوید:

أخبرنا من لا أتهم

کسی که او را متهم نمی کنم، این هم یک شرحی دارد که حالا جاش این جا نیست

عن ابن أبي ذئب

ابن ابی ذئب از علمای معروف مدینه است که عمرا مثل امام صادق است، متولد سال ۸۰ است، لکن حدود ده سال بعد از امام صادق فوت کرده و یکی از ائمه شان در مدینه است، حتی بعضی ها بر مثل مالک هم مقدمش کردند، می گویند مالک هم باهاش خوب نبوده به هر حال. این جز کسانی است که خیلی تعریض دارد، تمام صحاح ست هم ازش نقل می کنند

عن مَخْلَد بن خُفَاف

حالا چرا من روی کلمه ابن ابی ذئب تاکید می کنم؟ چون یکی از روایات معروف الخراج بالضمن این است، ابن ابی ذئب است یا ذئیب است، این معاصر امام صادق است، من دنبال آن قصه جو فقهای هستم

عن مَخْلَد بن خُفَاف

.....
من مُخَلَّد خوانده بودم، اشتباه بوده، آن ها مَخَلَّد ضبط کردند، این هم خُفَّاف اسمش است، خُفَّاف شغل است، کسی که خف درست می کند، ایشان اسمش خُفَّاف است، اسم پدرش
قال:

این مخلد ابن خُفَّاف

ابتعت غلاما

من یک برده ای را خریدم

فاستغللته

فرض کنید گذاشتمش بنایی بکند، در آمد داشت برای ما

ثم ظهرت منه علی عیب

دیدم عیبی دارد

فخاصمت فيه إلی عمر بن عبد العزيز

رفتم پیش عمر ابن عبدالعزيز گفتم این جوری است

فقضى لی برده

گفت بله تو خیار عیب داری، این را رد کن

و قضی علیّ برد غلته

و این یعنی ضمان معاوضی است دیگه، گفت در این مدت این عبد چند روز کار کرده، پنج روز روزی صد هزار تومان، پانصد هزار

تومان درآمد داشته، هم عبد را رد بکن هم پانصد تومان را رد بکن،

فأتیّت عروّة

ایشان باید مثلاً این قصه ای را که الان می گوید باید مثلاً سال های مثلاً ۱۰۰ باشد، یعنی زمان امام باقر چون عمر ابن عبدالعزیز ۹۹

خلیفه شد تا ۱۰۱ به اصطلاح خودشان

فأتیت عروة فأخبرته،

گفتم من رفتم پیش عمر، گفت هم باید عبد را رد بکنی حق خیار داری و هم این پولی که درآمد است

فقال: أروح عليه العشيّة

امشب می روم پیش او

فأخبره أن عائشة أخبرتنی ان رسول الله قضی فی مثل هذا أن الخراج بالضمان

این دیگه قبل از یعنی زمان امام باقر، تازه اوائل امام باقر، سال های صد مثلاً

فأخبره أن عائشة أخبرتنی

چون عائشه خاله اش می شود

ان رسول الله قضی فی مثل هذا أن الخراج بالضمان

چرا گفته برده را می توانی رد بکنی، پانصد تا هم باشد رد بکن، نه دیگه پانصد تا پیش تو بماند، چون این مدت ملک تو بود. قضی

ان الخراج بالضمان

بعد این مخلص می گوید

فعجلت إلی عمر

من زودتر رفتم، گفتم عروه بهش خبر ندهد، آن گفته امشب می روم می گویم، من مثلاً بعد از ظهر رفتم

فعجلت إلی عمر

عمر ابن عبدالعزیز

.....
فأخبرته ما أخبرني عروة عن عائشة عن النبي

این در مقابل آن حدیث ابوالدردا بود با معاویه، بهش گفتم عروه از عائشه از پیغمبر این جور نقل کرده الخراج بالضمان

فقال عمر: فما أيسر عليّ من قضاء

این چقدر برای من ساده است، آسان است، یک چیزی را گفته ام لکن چون تو می گویی رسول الله خلافتش را فرموده از حرف خودم

دست بر می دارد و سنت رسول الله را اجرا می کنم، آن مقابل معاویه که بهش گفتند می خواستم برای این جهت

ایشان چند تا قصه آورده که افراد مثلاً مطلبی می گفتند، وقتی از رسول الله بهشان خبر رسید دست بر می داشتند، یکیش هم همین

است

فما أيسر عليّ من قضاء الله يعلم أني لم أرد فيه إلا الحق

من، ببینید این مطلب را چون دیروز شما فرمودید حسب القاعده هم هست، معلوم می شود عمر ابن عبدالعزیز گفته حسب القاعده باید

آن پانصد را هم برگرداند، من فکر می کنم که عمر ابن عبدالعزیز فهمش این بوده که خیار فسخ العقد من حین است، من حین العقد نه

من حین الفسخ، اگر من برگردانم پس این عبد از روز اول ملک من نشده پس این پانصد هزار تومان در زمانی است که ملک بائع

است، باید به او برگردد،

می گوید الله يعلم أني لم أرد فيه إلا الحق

این همان قاعده، من فکر کردم قاعده این است، روشن شد؟

فبلغتني فيه سنة عن رسول الله

پیغمبر مطلبی فرمودند

فأرد قضاء عمر و أنفذ سنة رسول الله

از حرف خودم دست بر می دارم و آن چه که رسول الله فرموده اجرا می کنم

فراح إليه عروة

چون گفت من زودتر رفتم، عروه شب بنا بود برود، من بعد از ظهر رفتم گفتم جریان این چیست، بعد هم عروه رفت

فقضى لى أن آخذ الخراج من الذى قضى به علىّ له

روشن شد؟ یعنی از این مطلب، حالا نمی دانم مراد ما، بحث سر عمر و این حرف ها نبود، عمر ابن عبدالعزیز، بحث سر این بود که با

این مطالب جو فقهی درست می شود یا نمی شود؟ و از مجموع جو فقهی معلوم می شود روایت الخراج بالضمان مقبول نبوده

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين